

نشریه علمی پژوهشی  
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی  
سال دهم، شماره سی و نهم، پاییز ۱۳۹۷، ص ۲۹-۵۵

## تربیت تدریجی و تأثیرپذیری مولانا از امام محمد غزالی

دکتر حمیدرضا شایگان فر\* - علی فرداد\*\*

### چکیده

مقوله تأثیرپذیری و تأثیرگذاری علما و دانشمندان در بیان افکار و عقاید آنها، یکی از موضوعاتی همیشگی مدنظر و مطالعه پژوهشگران بوده است. در این مقاله نیز تأثیرپذیری مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از امام محمد غزالی در باب برخی مسائل تربیتی از قبیل «تربیت تدریجی و خودشناس» با تکیه بر کتاب‌های *کیمیای سعادت* و *احیاء علوم‌الدین* غزالی، و *مثنوی معنوی* و *دیوان کبیر* مولانا، مورد نظر قرار گرفته است.

از آنجایی که غزالی و مولانا به لحاظ تاریخی و حوادث زندگی با یکدیگر قرابت دارند، در بحث تعلیم و تربیت و اصولی که این دو عارف بلندپایه به آنها اشاره کرده‌اند، تأثیرپذیری مولانا از غزالی در باب مسائل تربیتی و تعلیمی درخور بررسی است. این نوشتار با روش تحلیل محتوا می‌کوشد تا به این سؤال، یعنی اثرپذیری مولانا در اظهار اندیشه‌ها و افکار خود از ابو حامد غزالی پاسخ دهد. این تحقیق نشان می‌دهد که مولوی در رعایت تشویق و تنبیه، ایجاد انگیزه، نظر داشت تفاوت‌های شخصیتی، غور در بُعد

---

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال hrshayegan@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد

ali.fardad.1487@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۷/۶/۲۶

تاریخ وصول ۹۷/۳/۲۳

باطنی، مهیا کردن شرایط توبه و توکل و دوری از گناه، از غزالی تأثیر فراوان پذیرفته است تا جایی که می‌توان برخی آراء مولانا را ترجمان افکار غزالی دانست.

## واژه‌های کلیدی

غزالی، مولوی، تعلیم و تربیت، خودشناسی و تربیت تدریجی.

### ۱. مقدمه

ابوحامد محمد غزالی یکی از سرآمدترین چهره‌های فرهنگی و ادبی جهان اسلام به شمار می‌آید. او در سال ۴۵۰ق در شهر طوس به دنیا آمد و پس از طی مقدمات تحصیل، برای استفاده از درس امام الحرمین (جوینی) به نیشابور رفت. پس از مرگ جوینی، درحالی‌که هنوز سنش به بیست‌سالگی نرسیده بود، شیوه تقلید را رها کرد و در پی اجتهاد برخاست. وی پس از نیشابور عازم بغداد شد و در آنجا خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر مقتدر سلجوقی، وی را به مقام استادی مدرسه نظامیه منصوب کرد. پس از آنکه خواجه نظام‌الملک توسط اسماعیلیان به قتل رسید، غزالی جنگ فکری و عقیدتی خود را با قاتلان وی آغاز کرد و در مدت اقامتش در بغداد، بیش از پیش به شکاکیت گرایید و پس از آن به رد عقاید فلاسفه پرداخت و پس از مدتی اقامت در شام و مکه و گوشه‌نشینی، کتاب معروف خود به نام *احیاء علوم‌الدین* را نوشت. وی پس از ۵۵ سال عمر در سال ۵۰۵ق در زادگاه خود چشم از جهان فرو بست (نک: رفیعی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۵-۱۱).

عمر نه‌چندان بلند غزالی، پر از تغییر و تحولات روحانی و فکری بوده است. در هر دوره‌ای از این حالات روحی و فکری، تألیفاتی از خود به جا گذاشت که با نظر به آن‌ها می‌توان به روند فکری او پی برد. کتاب *کیمیای سعادت و احیاء علوم‌الدین* را در اواخر عمر یعنی دوران پختگی نوشت. از این رو این دو کتاب بسیار حائز اهمیت هستند. اهمیت

احیاء علوم‌الدین به حدی بوده است که درباره آن گفته‌اند: «نزدیک بود که احیاء قرآنی شود» (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۷).

زرین کوب در کتاب *فرار از مدرسه می‌گوید*: «اگر تمام کتاب‌های اسلام از میان می‌رفت و تنها احیاء می‌ماند، مسلمانان را از آنچه نمانده بود بی‌نیازی می‌افتاد» (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۵۲).

جلال‌الدین محمد بن سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین بن احمد، خطیبی که بعدها در کتب از او به صورت‌های «مولانای روم»، «مولوی» و «ملای رومی» یاد کرده‌اند، یکی از گویندگان بزرگ و توانای متصوفه و از عارفان بنام و شاعران صاحب‌اندیشه و متفکران بلامنازع جهان اسلام است.

جلال‌الدین محمد فرزند بهاء ولد در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری در بلخ ولادت یافت. پدرش سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد معروف به «بهاء ولد» (۵۴۳-۶۲۸ق) از بزرگان صوفیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بود و بر اثر اختلاف با فخرالدین رازی و نقاری که میان او و خوارزمشاه پیدا شده بود، ظاهراً در سال ۶۱۷ هجری با خاندان و گروهی از یاران خود از مشرق ایران به سوی مغرب مهاجرت کرد و از راه نیشابور و بغداد و مکه به شام و از آنجا به ارزنجان رفت و سپس چندی در ملطیه و لارنده اقامت گزید و سرانجام به دعوت علاء‌الدین کیکباد سلجوقی (۶۱۶-۶۳۴ق) در قونیه اقامت گزید و در همان شهر درگذشت (ر.ک. صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۵-۱۰۶).

بدون تردید، مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین را می‌توان زبده و حاصل جمیع تجارب عرفانی دنیای اسلام تا زمان سرایش آن محسوب کرد. مثنوی کتابی تعلیمی درباره سیر و سلوک عرفانی است که مولوی خود، دشواری فهم و تحقیق در این کتاب را متذکر شده است. شناخت مفاهیم و اندیشه‌های چنین اثری به مقدماتی همچون آشنایی دقیق با قرآن، عرفان، اخلاق، حدیث، تفسیر، فلسفه، کلام، تاریخ و دیگر معارف

اسلامی نیاز دارد.

مثنوی معنوی یکی از مهم‌ترین کتب ادب عرفانی است؛ این اثر که در شش دفتر و ۲۶ هزار بیت و در بحر رمل مسدس سروده شده است، «از حیث کیفیت چنان اوج و عظمت روحانی بی‌نظیری را ارائه می‌کند که در تمام قله‌های بزرگ شعر انسانی جلوه و شکوه دسترس‌ناپذیر و خیره‌کننده دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۷۳).

«در مورد تأثیرات غزالی بر مولوی، بزرگان و محققانی مانند همایی، فروزانفر، سروش، نیکلسون و دیگران سخن گفته‌اند؛ و روشن است که چنین تأثیرها و نیز اشتراکات فکری همیشه به معنای اقتباس یکی از دیگری نیست، بلکه گاهی از نوع توارد فکری و دیدار اهل قلم و گاهی هم حاکی از منابع مشترک است، در عین حال انکار اصل تأثیرپذیری و همبستگی آثار هم خلاف موازین عقلی و علمی است. اقتباس مولوی از آثار دیگران به گونه‌ای است که در نهایت نوعی ابداع، خلاقیت هنری و محصول جدید اندیشه را می‌آفریند؛ چه، وی نکاتی را که از دیگران گرفته، آنچنان بازسازی، شرح و نقد، تفسیر عارفانه و نکته‌یابی می‌نماید، که در غایت حتی ممکن است این تأثیرات از دید صاحبان آثار هم پنهان بماند» (آریان و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۵).

مسئله تعلیم و تربیت همواره به‌عنوان زیربنایی‌ترین و مهم‌ترین مسئله، در جوامع بشری از ابتدا تاکنون مورد توجه علما و دانشمندان قرار گرفته است؛ زیرا گستره آن بسیار وسیع است و چشم‌اندازی دور و دراز دارد. وقتی سخن از تعلیم و تربیت به میان می‌آید، صحبت از آدمیت است و چگونه زیستن. سخن از این است که هدف از خلقت انسان چه بوده است و او برای رسیدن به نقطه کمال باید چه مسیری را بپیماید و آینده جوامع بشری را چگونه بسازد؟ مسیری که گاه با دشواری‌های بسیاری همراه است. اینکه آدمی به قول مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در *دیوان شمس*، از کجا آمده است، آمدن او بهر چه بوده است، به کجا می‌رود و سرانجام وی چه خواهد شد، مسئله‌ای است که ذهن

عموم انسان‌ها، به‌ویژه علما و دانشمندان را به خود معطوف ساخته است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم      که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟      به کجا می‌روم؟ آخر نمایی و طنم  
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)

و یا به قول امام محمد غزالی: «تو را حقیقت خود طلب باید کرد، تا خود چه چیزی و از کجا آمدی و کجا خواهی رفت و اندرین منزلگاه به چه کار آمده‌ای و تو را از بهر چه آورده‌اند، و سعادت تو چیست؟ و در چیست، و شقاوت تو چیست و در چیست؟ و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات ستوران و بعضی صفات ددگان و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فریشتگان است. تو ازین جمله کدامی و کدام است که آن حقیقت گوهر توست و دیگران غریب و عاریت‌اند؟ که چون این ندانی سعادت خود طلب نتوانی کرد» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۳-۱۴).

در بیان مسئلهٔ تعلیم و تربیت و اهمیت و ضرورت آن برای جوامع بشری، تنها ذکر این نکته بسنده است که دغدغهٔ دانشمندان، عالمان حکیمان، فیلسوفان، سخنوران و... از روزگار کهن تاکنون، همین مسئله بوده است و در این زمینه، رساله‌ها، کتاب‌ها، مقالات و مجالس بسیار پرداخته‌اند که ذکر آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد و نیاز به زمان و فراغ بال بسیار دارد. مطالعهٔ آثار اخلاقی و تربیتی مانند کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی و آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن نشان می‌دهد که مبحث مهم تربیت آدمی از دو طریق می‌تواند بررسی شود: الف. استناد به آیات و احادیث؛ ب. استناد به نظر حکیمان و فیلسوفان، دانشمندان، عالمان، شاعران، نویسندگان و نظریه‌پردازان (نک: باقری، ۱۳۹۱، ج ۱: ۶۲-۶۴؛ شکوهی، ۱۳۸۷: ۹-۱۱).

از آنجایی که پرداختن به طریق اخیر (نظر حکما و فلاسفه و...)، به طولانی شدن این بحث می‌انجامد، بیان آن را به فرصتی دیگر و مناسب‌تر با فراغ بیشتر وامی‌گذاریم؛ زیرا

نظر هریک می‌تواند خود موضوع مقاله‌ای جداگانه باشد. و در باب استناد به آیات و احادیث، تنها به ذکر دو نمونه از آیات قرآن کریم و یک حدیث نبوی در این باره بسنده می‌کنیم و موضوع اخیر را به پایان می‌بریم.

همان طور که می‌دانیم آیات و احادیثی که می‌توان دربارهٔ تعلیم و تربیت به آن‌ها اشاره و استناد کرد، بسیار است و با توجه به روشن بودن مطلب نیاز به اثبات ندارد، اما با توجه به ضرورت و اهمیت موضوع، ذکر دو نمونه از آیات قرآنی و یک حدیث نبوی ضروری به نظر می‌رسد. چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَاهَا» (شمس: ۷-۱۰).

این آیات بیانگر این است که نفس انسان تربیت‌پذیر است و رستگاری آدمی در گرو تلاش‌های فردی و اجتماعی است که برای تعلیم و تربیت او صورت می‌گیرد. همچنین می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۷۸).

در این آیه تصریح می‌شود که آدمی بدون اینکه چیزی بداند به دنیا می‌آید و بر او لازم است که با استفاده از امکانات و ابزاری که در اختیارش قرار گرفته است، علم و دانش و تعلم و تربیت کسب کند و شکرگزار خداوند باشد.

در حدیث نبوی نیز به این موضوع که تربیت انسان از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی محصول تعلیم و تربیت و نفوذ بزرگسالان در خردسالان است، اشاره شده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَابْوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ» (شکوهی، ۱۳۸۷: ۱۰).

با توجه به آیات و احادیث نبوی<sup>(ص)</sup> مسئلهٔ تعلیم و تربیت برای رسیدن به کمال و رستگار شدن انسان، بسیار حائز اهمیت است و در این راستا جامعه و ابزار و امکانات در تعلیم‌پذیری و تربیت آدمی نقش بسزایی دارند و در سعادت و شقاوت وی بسیار مؤثرند. از این رو مسئلهٔ تعلیم و تربیت در انسان از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی اوست و مورد توجه

تمام دانشمندان و نظریه‌پردازان متقدم و متأخر بوده است.

## ۲. پیشینه تحقیق

در زمینه تأثیرپذیری مولانا در مثنوی از کیمیای سعادت غزالی، آثار اندکی نوشته شده است، اما درباره موضوع تعلیم و تربیت و تأثیرپذیری مولانا از غزالی آثاری بیشتری نگاشته شده است؛ از جمله:

- بهروز رفیعی در جلد اول کتاب *آراء دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، به ارائه و تبیین نظریات غزالی در باب تعلیم و تربیت در تمامی آثار ایشان، به خصوص *احیاء علوم*، پرداخته است.

- محمد بهشتی و همکاران در جلد دوم کتاب *آراء دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، آراء و اندیشه‌های مولانا در زمینه تعلیم و تربیت در کنار سایر دانشمندان اسلامی را مورد کنکاش قرار داده است.

- بدیع الزمان فروزانفر در کتاب *احادیث و قصص مثنوی*، به منبع احادیث نبوی به کار گرفته شده در مثنوی مولانا اشاره کرده و احادیث مشترک مورد استفاده در مثنوی مولانا و *احیاء علوم غزالی* را مورد تحقیق قرار داده و خاطر نشان کرده که مولانا این احادیث را از غزالی وام گرفته است.

- عبدالکریم سروش در کتاب *قصه ارباب معرفت*، تأثیرگذاری غزالی بر اندیشه‌های مولوی را به تفصیل بحث کرده است.

## ۳. تأثیرپذیری مولانا از امام محمد غزالی

در اینکه مولانا در مثنوی و سایر آثارش، از امام محمد غزالی بهره و تأثیر فراوان پذیرفته است، تردیدی نیست. شمس‌الدین افلاکی در *مناقب العارفین* می‌گوید: «مولانا فرمود که

امام محمد غزالی، رحمه الله علیه، در عالم ملک گرد از دریای عالم برآورده، عَلمِ علم را برافراشته، مقتدای جهان گشت و عالم عالمیان شد» (افلاکی، ۱۳۶۱: ۲۲۰). این اظهار نظر که تقریباً در صحت آن شکی نیست، بیانگر علاقه‌مندی مولانا به امام محمد غزالی است. از سوی دیگر، نگاهی مختصر به کتاب *احادیث و قصص مثنوی* (فروزانفر، ۱۳۷۶)، میزان بهره‌مندی مولانا از امام محمد غزالی را آشکار می‌سازد. افزون بر این بسیاری از اندیشمندان، درباره استفاده مولوی از آثار غزالی کتاب یا مقاله نوشته‌اند؛ از جمله بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی* به این تأثیرپذیری اشاره کرده و عبدالکریم سروش در مقاله‌ای با عنوان «غزالی و مولوی (احیاء العلوم دین و مثنوی)» که در *مجله معارف* (۱۳۶۳، دوره اول، شماره ۳) به چاپ رسید، مواضع استفاده مولوی از غزالی را تبیین نموده و نیز در کتاب *قصه ارباب معرفت*، به خوبی این مطالب را بیان کرده است.

فروزانفر تأثیر امام محمد غزالی بر مولانا را بیش از سایر اندیشمندان می‌داند و بیان می‌کند: «طرز و شیوه بحث و افکار و اطلاعات حجت‌الاسلام در *احیاء علوم*، اثری عمیق در فکر مولانا به جای گذاشته است» (فروزانفر، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۳).

زرین کوب در فصل نهم از کتاب *سرنی*، به تأثیر علم کلام و متکلمین اسلامی، به ویژه امام محمد غزالی، و حکمت یونانی بر آرا و اندیشه‌های مولانا می‌پردازد و همانند فروزانفر، به‌رغم وقوف مولوی بر اندیشه‌های ابن عربی، احتمال تأثیرپذیری مولانا از او را محتمل نمی‌داند و مولانا را موافق با مشرب ابن عربی نمی‌داند.

سروش در *قصه ارباب معرفت*، به تفصیل بر تأثیرپذیری مولانا از امام محمد غزالی تأکید می‌کند: «حضرت خداوندگار مولانا جلال‌الدین، در سرّ سرّ با ابوحامد غزالی پیوند داشت و از روزن دل در او می‌نگریست و از شاخسار آن شجره طنبه میوه برمی‌گرفت، مشابهت میان این دو روح بزرگ کم نبود، هر دو از شهرت و حرمت عالمان دینی آن



روزگار برخوردار بودند و هر دو در نکته‌سنجی و سخن‌پردازی و معرفت‌گویی چندان توانا بودند که متعلمان فراوان به گرد خود جمع آورند» (سروش، ۱۳۸۴: ۱۳۰).

### ۱-۳. تربیت تدریجی از دیدگاه غزالی و مولوی

اصولاً دانشمندان تعلیم و تربیت و نظریه‌پردازان این عرصه، اعم از مسلمان یا غیرمسلمان، از گذشته تا به امروز، بر تعلیم و تربیت به‌شکل تدریجی صحه گذاشته‌اند و این نوع از تعلیم و تربیت در اسلام به‌ویژه در قرآن کریم و سیره عملی پیامبر گرامی اسلام (ص) و تمام بزرگان و ارکان دین مورد تأکید بوده است. تربیت انواع و اقسامی دارد که باید مورد توجه قرار گیرد تا نتیجه مطلوب داشته باشد و یک مربی برای تعلیم و تربیت کودک و شاگرد خود ناگزیر است این مراحل و مراتب را بداند و بشناسد که از آن جمله است: تربیت بدنی، تربیت فکری و عقلی و تربیت اخلاقی.

«تربیت عبارت از پرورش کودک در تمام نواحی وجود اوست. جهات وجودی یک کودک، متعدد است. بنابراین تربیت و پرورش برحسب این جهات، مختلف خواهد بود:

۱. تربیت بدنی: برای آنکه کودک سالم و نیرومند باشد و بتواند در مقابل بیماری‌ها و ... مقاومت نماید.

۲. پرورش عقلی: تا سطح تفکر و ادراک کودک بالا رفته و نسبت به اشیا و امور دارای رأی صحیح و نظر عمیق و توانایی بر استدلال منطقی شود.

۳. پرورش اخلاقی: تا کودک به فضایل آراسته شود و دارای اراده‌ای قوی گردد. وقتی افراد یک جامعه، از نظر جسم و روح و عقل سالم باشند، آن جامعه، مترقی و از انحراف مصون خواهد بود...» (حجتی، ۱۳۶۸ الف: ۳۶-۳۷).

این نوع از تربیت، یعنی تربیت تدریجی، که در سخن دانشمندان و نظریه‌پردازان تعلیم و تربیت از گذشته تا به امروز مدنظر بوده، در اندیشه و کلام غزالی و مولوی آمده و مورد تأکید و تأیید قرار گرفته است. از نظر غزالی، تربیت امری پیچیده است،

به‌خصوص در دوران کودکی، مربی باید به‌تدریج به امر تربیت بپردازد؛ زیرا کودک و متعلم نمی‌تواند در همان گام نخست تربیت‌پذیر باشد. بنابراین ضرورت دارد اصول تربیتی به‌صورت تدریجی و گام‌به‌گام اجرا شود. از آنجا که برخی خوی‌های بد در درازمدت به‌صورت عادی درآمده‌اند، در تربیت و رفع آن خصلت‌ها نیز می‌بایست اصرار و تکرار ورزید و در صورت اصرار متعلم بر حفظ خوی بد، معلم نباید ناامید شده و از تربیت منصرف شود: «بدان که ریاضت کاری دشخوار است و جان‌کندن است و لکن اگر طیب استاد بود و راه فرا داوری لطیف داند، بسیار آسان‌تر گردد و لطف طیب آن است که مرید را به اول درجه به حقیقت حق نخواند که طاقت آن ندارد که اگر کودک را گویند: به دبیرستان شو تا به درجه ریاست رسی، وی خود لذت ریاست نداند که چه باشد. لکن باید گفت: به دبیرستان شو تا شبانگاه چوگان و گوی به تو دهم تا بازی کنی، کودک به حرص آن به دبیرستان شود، و چون بزرگ‌تر شود، وی را ترغیب کند به جامه نیکو و زینت، تا دست از بازی بدارد. چون بزرگ‌تر شود، وی را به خواجگی و ریاست وعده دهد و گوید: ریاست دنیا اصلی ندارد که همه با مرگ تباه شود» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۸).

در جای دیگر می‌گوید: «همچنین از این هر صفتی که در وی پدید می‌آید، آن را علاج همی فرماید به‌تدریج و به یک بار همه نفرماید که طاقت آن ندارد» (همان: ۱۸). آنچه از سخنان غزالی دریافت می‌شود، در واقع همان تربیت تدریجی است که البته باید به‌همراه تشویق و ترغیب و ایجاد انگیزه متناسب با سن و سال کودک صورت گیرد؛ زیرا اگر تربیت بخواهد با شدت و تنبیه و به یک‌باره شکل بگیرد، به‌طور قطع و یقین اثر مطلوب و ماندگاری نخواهد داشت. شدت و تنبیه نیز به‌عنوان یکی از راهکارهای تربیتی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، اما در جای خود و پس از مراحل از قبیل تشویق و ترغیب، پند، بشارت و... در اینجا ذکر این نکته خالی از فایده نیست که بدانیم شخصیت افراد با یکدیگر برابر نیست. بنابراین، برای هر گروه از افراد باید از مؤلفه‌های تربیتی خاصی استفاده کرد، اما قبل از هر مرحله، باید تشویق و بشارت مورد امتحان قرار گیرد:

«تنبیه برای هرکسی ضروری نیست. کسی که با سرمشق گرفتن از یک نمونه علمی و یا موعظه غنی شده است، در زندگی هیچ احتیاجی به کیفر پیدا نمی‌کند. اما بدون شک، همه مردم چنین نیستند؛ بلکه کسانی هستند که برای یک بار یا چند بار به شدت عمل نیازمندند. تنبیه اولین و نزدیک‌ترین وسیله‌ای نیست که برای تربیت افراد به خاطر مربی‌ها خطور کند. البته پند می‌دهد و با زبان چرب و نرمی او را به عمل خیر می‌خواند و مدت‌های مدیدی صبر می‌کند شاید جان‌های منحرف به راه بیایند و دعوت به خیر را استجابت گویند» (قطب، ۱۳۶۲: ۲۵۹).

مولانا نیز معتقد است که اگر متعلم از تربیت نفور و گریزان شد، نباید ناامید شد، بلکه باید کیمیای تربیت را همواره بر مس وجود او بکشد؛ زیرا اگر در حال، تربیت و تغییر میسر نباشد، در آینده میسر خواهد شد:

تو ز گفتار تعالوا کم مکن	کیمیای بس شگرف است این سخن
گر مسی گردد ز گفتارت نفیر	کیمیا را هیچ از وی وا مگیر
این زمان گر بست نفس ساحرش	گفت تو سودش کند در آخرش

(مولوی، ۱۳۷۴، ۲۰۲۵/۴-۲۰۲۸)

اما این نظر قطعی مولانا نیست که در همه سخنش بر آن تأکید داشته باشد. به بیان دیگر، مولانا همیشه بر این باور نیست که باید در تربیت صبوری کرد، بلکه در جاهای دیگری تربیت‌پذیری ذات بد را محال می‌داند و آن را همچون «تخم افکندن در خاک شوره» می‌پندارد و باید گفت در این زمینه با غزالی اختلاف نظر دارد:

پند گفتن با جهول خوابناک	تخم افکندن بود در شوره خاک
چاک حمق و جهل نپذیرد رفو	تخم حکمت کم دهش ای پندگو

(همان، ۲۲۶۴/۴-۲۲۶۵)

هرچند بتوان نظر مولانا را در پیوند با ضرایب و بهره‌های هوشی تا حدودی قابل قبول دانست، با نظر غزالی که معتقد به تأثیر تعلیم و تربیت، هرچند به میزان بسیار اندک است،

همخوانی ندارد و در این زمینه می‌توان گفت اختلاف نظر دارد؛ زیرا غزالی برخلاف مولانا معتقد است هر میزان از تلاش برای تعلیم و تربیت نیکوست و در تربیت، ایدئالیست و آرمان‌گرا نیست. او حتی تأثیر بسیار اندک تربیت را نیز شایسته می‌داند: «پس هرکسی را جهد باید کرد تا اگر به کمال نرسد، باری به درجه کمال نزدیک‌تر بود و اگر همه اخلاق وی نیکو نبود باری بعضی یا بیشتر نیکو بود» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹).

و نیز: «بدان که گروهی گفتند: چنان‌که خلق ظاهر بنگردد از آنکه آفریده‌اند کوتاه دراز نشود به حیل و دراز کوتاه نشود و زشت نیکو نشود، همچنین اخلاق که صورت باطن است بنگردد و این خطاب که اگر چنین بودی، تأدیب و ریاضت و پند دادن و وصیت نیکو کردن همه باطل بودی و رسول (ص) نگفتی: حسنوا اخلاقکم، خوی خویش را نیکو کنید، و این چگونه محال بود که مر ستوران را به ریاضت از سرکشی باز نرمی توان آورد و صید وحشی را فرا انس توان داشت» (همان: ۹).

از نظر آراء تعلیم و تربیت، آراء غزالی نسبت به مولانا، واقع‌گرایانه‌تر است؛ زیرا در تعلیم و تربیت به تفاوت شخصیت‌ها معتقد است و این تفاوت شخصیت نه تنها موجب دلسردی معلم از تربیت انسان‌های با خوی بد نمی‌شود، بلکه وی را وادار به سعی بیشتر در تعلیم این گونه انسان‌ها می‌کند: «بعضی هست که اختیار آدمی را بدان راه نیست، چنان‌که از هسته خرما درخت سیب نتوان کرد، اما از وی درخت خرما توان کرد به تربیت و نگاهداشت مشروط آن، همچنین اصل خشم و شهوت ممکن نیست به اختیار از آدمی بیرون کردن، اما خشم و شهوت را به ریاضت با حد اعتدال توان آورد و این به تجربت معلوم است اما اندر حق بعضی از خلق دشوارتر بود» (همان: ۱۰).

به هر حال، غزالی همه انسان‌ها را تربیت‌پذیر و نقش‌پذیر می‌داند و به شدت مخالف کسانی است که اعتقاد به تربیت‌ناپذیری گروهی از انسان‌ها به جرم داشتن اصل بد دارند. از نظر او، همه آدمیان در آغاز خلقت، بر فطرت الهی هستند و تأثیر تعلیم پدر و مادر را

گاهی موجب بدخلقی و زشتی می‌داند: «آنکه ساده‌دل باشد، که هنوز نیک از بد نشناخته بود و هنوز خوی فرانیک و بد نکرده باشد، ولیکن به فطرت اول است و این نقش‌پذیر بود و زود صلاح پذیرد، وی را به کسی حاجت بود که تعلیم کند و آفت اخلاق بد فرا وی بگوید و راه را به وی نماید، و کودکان در ابتدای فطرت همه همچنین باشند و راه بر ایشان پدر و مادر بزنند که ایشان را به دنیا حریض بکنند و فروگذارند تا چنان‌که خواهند می‌روند و زندگانی می‌کنند خون دین ایشان اندر گردن مادران و پدران است و برای این گفت حق تعالی: "قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا" (همان: ۱۰).

اما چنان‌که پیش از این نیز گفته شد، مولانا به‌خلاف غزالی، تربیت جاهل را کاری بی‌فایده و بیهوده و همچون تخم افکندن در شوره‌زار می‌داند. و این از نکاتی است که از افتراق نظر این دو متفکر در این زمینه حکایت می‌کند.

#### ۴. خودشناسی

مهم‌ترین و نزدیک‌ترین چیز به انسان و برای انسان «خود» یا همان «نفس» است. از آنجا که موضوع و محل تربیت و تعلیم، نفس آدمی است، ضرورت دارد آدمی نفس خود را بشناسد. در واقع هم معلم و هم متعلم، هر دو باید نفس خود و قابلیت‌های آن را بشناسند. در راه تعلیم و تربیت، شناخت و در پی آن اصلاح نفس یا «خود» در اولویت قرار دارد.

غزالی شناخت «خود» را فراتر از شناخت نیازها و خصوصیات غریزی می‌داند؛ زیرا این حد از شناخت در بین حیوانات هم وجود دارد: «همانا گویی، من خویشتن را شناسم، و غلط می‌کنی، که چنین شناخت، کلید معرفت حق را نشاید، که ستوران از خویشتن همین شناسند که تو از خویشتن و از باطن خود این قدرشناسی که چون گرسنه باشی نان خوری و چون خشم آید در کسی افتی و چون شهوت غلبت کند، قصد نکاح کنی و

همه ستوران اندر این با تو برابرند» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۳).

غزالی شناخت واقعی را پاسخ به سؤالاتی از این قبیل می‌داند که «تو چه چیزی و از کجا آمدی و کجا خواهی رفت و اندر این منزلگاه به چه کار آمده‌ای و تو را بهر چه آورده‌اند و سعادت تو چیست و در چیست و شقاوت تو چیست و در چیست» (همان: ۱۴).

غزالی پس از طرح این سؤالات، مهم‌ترین مسئله را در خودشناسی، دانستن بُعد باطنی انسان می‌داند و حقیقت اصلی انسان را «جان» می‌داند. او معرفت حقیقت جان و روح را در نهایت منجر به معرفت خدا می‌داند و بدین‌گونه حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را تفسیر می‌کند؛ زیرا اصل جان را از عالم بالا می‌داند و در تعریف جان می‌گوید: «جان گوهری عزیز است و از جنس گوهر فریشتگان است و معدن اصلی وی حضرت الوهیت است، و از آنجا آمده و بدانجا باز خواهد رفت و اینجا به غربت آمده است» (همان: ۱۶). اگر تعابیر فوق را با ابیات زیر از مولانا مقایسه کنیم، پرسش و پاسخ مولانا را حتی از نظر واژگان، تحت‌تأثیر غزالی می‌بینیم:

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود	به کجا می‌روم آخر نمایمی وطنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک	دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

(مولوی، ۱۳۸۴، ۱۲۵-۱۲۶)

و یا ابیات نخستین مولانا در مثنوی که حقیقت انسان را روح بریده از عالم بالا می‌داند و غایت حرکت او را، مرجوع به اصل خود می‌داند و همچون غزالی، روح را در غربت می‌پندارند. البته اندک اختلافی بین مولانا و غزالی در باب قدیم و حادث بودن روح وجود دارد: «مولوی در باب ارتباط روح و بدن بر این باور است که این دو از هم بیگانه‌اند و هیچ‌گونه سنخیتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا روح موجودی پیراسته از ماده و لوازم ماده و زوال‌ناپذیر و قدیم است و پیش از پیدایش بدن فعلیت تام داشته است، ولی بدن، موجودی جسمانی و مادی و حادث است» (بهشتی و همکاران، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۹۰).

طوطی کآید ز وحی آواز او پیش از آغاز وجود آغاز او  
(مولوی، ۱۳۷۴، ۱/۱۷۲۶)

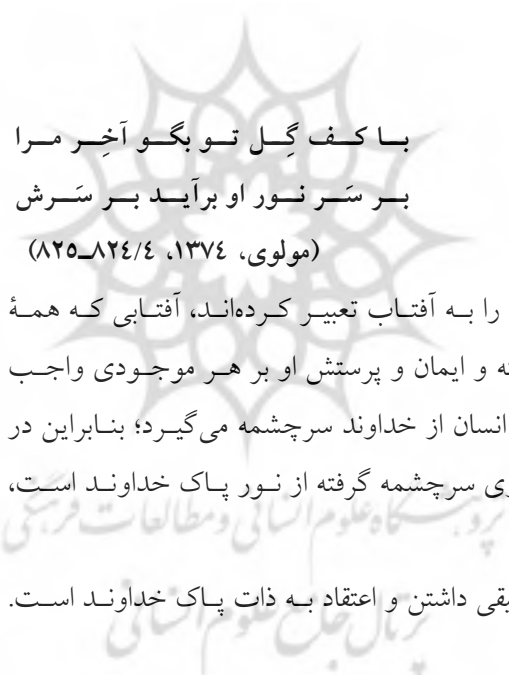
مولانا در اینکه روح را موجودی پیراسته از ماده و زوال‌ناپذیر می‌داند؛ با غزالی در کیمیای سعادت هم‌عقیده است: «واین روح قسمت‌پذیر نیست و مقدار را به وی راه نیست» (غزالی، ۱۳۶۴: ۸۷). اما غزالی برخلاف مولانا روح را قدیم نمی‌داند: «پس کسانی که پنداشتند که روح قدیم است، غلط کردند، و کسانی که گفتند عرض است هم غلط کردند» (همان: ۱۷). ولی همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، مولانا روح را قدیم می‌داند و در بیت فوق، طوطی نماد و سمبل روح است که آغاز او پیش از وجود آغاز است.

#### ۱-۴. راهبردهای نیل به خودشناسی حقیقی از منظر غزالی و مولوی

الف. ایمان استوار: غزالی می‌گوید: «همه موجودات از نور وجود اوست، و نور آفتاب چیزی دیگر نباشد جز آفتاب تا بتوان گفت که آفتاب از نور خویش بزرگ‌تر است» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۶۲).

مولوی نیز می‌گوید:

کی توان اندود این خورشید را با کف گل تو بگو آخر مرا  
گر بریزی خاک و صد خاکسترش بر سر نور او برآید بر سرش  
(مولوی، ۱۳۷۴، ۴/۸۲۴-۸۲۵)

غزالی و مولانا هر دو ذات خداوند را به آفتاب تعبیر کرده‌اند، آفتابی که همه موجودات از نور ذات او سرچشمه گرفته و ایمان و پرستش او بر هر موجودی واجب است. از نظر غزالی و مولوی، ذات پاک انسان از خداوند سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین در تربیت او نیز نقش دارد انسانی که ذات وی سرچشمه گرفته از نور پاک خداوند است، چگونه می‌تواند منحرف باشد؟! 

یکی از راه‌های خودشناسی، یقین حقیقی داشتن و اعتقاد به ذات پاک خداوند است.

است. غزالی معتقد است هرکسی که یقین حقیقی داشته باشد، به افلاک عروج خواهد کرد. «نشیده‌ای که چون پیغمبر<sup>(ص)</sup> را گفتند که عیسی<sup>(ع)</sup>، بر آب رفتی، گفت: لَوِ اِز دَادَ یَقِیْنًا لَمَشِی عَلَی الْهَوَاءِ؛ ای، اگر یقینش زیاده شدی هرآینه بر هوا رفتی» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۱۲).  
در اندیشه مولوی، خود آدمی همان حقیقت و سرشت انسان است که بیشترین و جامع‌ترین واژه برای اشاره به آن در مثنوی، تعبیر جان است:

همچو عیسی بر سرش گیرد فرات	کایمنی از غرقه در آب حیات
گوید احمد گر یقینش افزون بُدی	خود هوایش مرکب و مأمون بُدی
همچو من که بر هوا راکب شدم	در شب معراج مُسْتَصْحَبِ شدم
گفت چون باشد سگی کوری پلید	جست او از خواب خود را شیر دید
نه چنان شیری که کس تیرش زند	بل ز بیمش تیغ و پیکان بشکند

(مولوی، ۱۳۷۴، ۱۱۹۰/۶-۱۱۹۴)

همان طور که از سخنان مولوی نیز هویداست، وی به یقین حقیقی داشتن و به سبب آن به معراج حقیقی نائل شدن آدمی نیز اعتقاد دارد.

#### ب. گمراه نبودن و فریب شیطان را نخوردن

از نظر غزالی، هر انسانی از سه خصلت باید دوری بجوید. در غیر این صورت گرفتار دسیسه و فریب شیطان می‌شود: ۱. تندی و تیزی، ۲. اعتماد نکردن به زنان، ۳. بخیل بودن. وی می‌گوید: «و روایت است که ابلیس در پیش موسی<sup>(ع)</sup> آمد و گفت: تو را سه چیز بیاموزم تا مرا از حق تعالی حاجتی خواهی. موسی گفت آن سه چیز کدام است؟ گفت از تندی و تیزی حذر کن که تیز، سبک سر بود و من با وی چنان بازی کنم که کودکان با گوی؛ و از زنان حذر کن، که هیچ دام فرونگسترده‌ام خلق را که بر آن اعتماد دارم چون زنان؛ و از بخیلی حذر کن که هر که را بخل بود من دین و دنیا را بر وی زیان آورم» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۹۸).

مولوی دسیسه و فریب شیطان را بسیار شیرین و فریبنده می‌داند. راه جذب شدن به



این دسیسه را بسیار آسان و راه گسلیدن را بسیار سخت و دشوار قلمداد می‌کند. در ادامه از خداوند می‌خواهد که او را از دام و فریب شیطان دور سازد:

گفت ابلیس لعین دادار را	دام زفتی خواهم این اشکار را
زر و سیم و گله اسپش نمود	که بدین تانی خلایق را ربود
گفت شاباش و تُرُش آویخت لُنج	شد ترنجیده ترش همچون ترنج
پس زر و گوهر ز معدن‌های خوش	کرد آن پس مانده را حق پیش‌کش
گیر این دام دگر را ای لعین	گفت زین افزون ده ای نِعَم‌المُعین
چرب و شیرین و شراب‌ات ثمین	دادش و بس جامه ابریشمین
گفت یارب بیش ازین خواهم مدد	تا ببندمشان به حبل من مَسَد
تا که مستانت که نر و پُر دلند	مردوار آن بندها را بسکُند
تا بدین دام و رسن‌های هوا	مرد تو گردد ز نامردان جدا
... رو و خال و ابرو و لب چون عقیق	گویا حق تافت از پرده رقیق
دید او آن عُنج و برجست سبک	چون تجلی حق از پرده تنک

(مولوی، ۱۳۷۴، ۹۴۲/۵-۹۶۱)

در واقع غزالی و مولوی هر دو به روش‌های گوناگون، دیگران را از دسیسه شیطان برحذر می‌دارند.

### ج. توبه

غزالی نخستین قدم مریدان را در راه سلوک، توبه و بازگشتن به خدا می‌داند. او از همان ابتدا، بنا بر فطرت آدمی، انسان را از فرشتگان جدا دانسته و معصیت‌پذیر بودن را لازمه او می‌داند و روش توبه را، به‌عنوان یک روش تربیتی برای جهت هدایت انسان مطرح می‌کند: «اما همه عمر در طاعت داشتن خود، آدمی را ممکن نیست. چه وی را که بیافریند در ابتدا ناقص آفریند و بی‌عقل و اول شهوت بر وی مسلط کردند که آن آلت

شیطان است و آن عقل، خصم شهوت است و نور جوهر فریشتگان است، پس از آن آفریدند که شهوت مستولی شده بود... پس توبه، ضرورت آدمیان است و اول قدم سالکان است و پس از بیداری که حاصل آید از نور عقل و شرع، تا بدان، راه از بی‌راه بشناسد. هیچ فریضه نیست جز توبه، که معنی وی بازگشتن است از بیراهی و بازآمدن با راه» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۱۷).

توبه از نظر غزالی به عنوان یک روش تربیتی، حائز برخی شرایط و ویژگی‌هاست. از نظر او هر گناهی قابل توبه نیست؛ از جمله گناهایی که توبه از آن پذیرفته نیست، گناه بدعت است: «هر که گناهی دارد، وی را توبه است مگر مبتدع را، که ایشان را توبه نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان از من» (همان: ۳۱۹).

از دیدگاه ابو حامد، خداوند توبه را بسیار سریع و در هر زمانی خواهد پذیرفت: «خدای تعالی توبه بنده پذیرد بیش از آنکه جان به گلو رسد و در غرغره افتد و گفت: خدای تعالی، دست کرم گشاده است کسی را که به روز گناه کرده باشد تا به شب توبه کند و بپذیرد کسی را که به شب گناه کرده باشد تا به روز توبه کند و بپذیرد تا آنگاه که آفتاب از مغرب برآید» (همان: ۳۱۸).

مولوی نیز همچون غزالی، توبه را یکی از روش‌های تربیتی می‌داند که انسان به‌رغم تکرار رذایل اخلاقی، احتمال بازگشت دارد و معتقد است حتی اگر انسان صدها بار مرتکب خطا شود و صدها بار توبه کند و توبه‌اش را بشکند، باز هم توبه‌اش پذیرفته می‌شود؛ این موضوع را در ضمن حکایت توبه مرد نصوح در مثنوی ذکر می‌کند (نک. مولوی، ۱۳۷۴، ۲۲۲۸/۵-۲۲۳۵).

هر چند که مولانا در جاهای دیگر مثنوی، «نقض میثاق» و «شکستن توبه» را موجب لعنت می‌داند:

نقض میثاق و شکست توبه‌ها موجب لعنت بود در انتها

نقض توبه و عهد آن اصحاب سبت  
موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت  
پس خدا آن قوم را بوزینه کرد  
چون که عهد حق شکستند از نبرد  
اندرین امت بُبَد مسخ بدن  
لیک مسخ دل بود ای بوالفطن  
(همان، ۲۵۹۲/۵-۲۵۹۵)

غزالی توبه را موجب زدودن ظلمت گناه و اصرار بر گناه را، باعث رسوخ ظلمت در جوهر دل می‌داند که در این صورت علاج ناپذیر است: «و همیشه آثار انوار طاعت و ظلمت معاصی بر آئینه دل، پیاپی می‌باشد. چون ظلمت بسیار شد و توبه کرد، انواع طاعت، آن ظلمت را هزیمت کند و دل با صفا و پاکی خویش شود، مگر که چندان اصرار کرده باشد بر گناه، که زنگار به جوهر دل رسیده باشد و در وی خوض کرده که نیز علاج نپذیرد. چون آئینه‌ای که، زنگار در باطن وی شده باشد. چنین دل خود توبه نتوان کرد، مگر اینکه به زبان گوید که توبه کردم» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۲۶).

مولانا نیز تعبیر غزالی را در خصوص اصرار بر گناه و شکستن توبه، این‌گونه می‌آورد:

بر دلت زنگار بر زنگارها  
جمع شد تا کور شد ز اسرارها  
گر زند آن دود بر دیگ نوی  
آن اثر بنماید ار باشد جوی  
زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود  
بر سپیدی آن سیه رسوا شود  
چون سیه شد دیگ پس تأثیر دود  
بعد از این بر وی که بیند زود زود؟  
چون کند اصرار و بد پیشه کند  
خاک اندر چشم اندیشه کند  
...توبه نندیشد، دگر شیرین شود  
بر دلش آن جرم تا بی‌دین شود  
آن پشیمانی و یارب رفت ازو  
شست بر آئینه زنگ پنج تو  
پس چه چاره جز پناه چاره‌گر  
نامیدی‌ها به پیش او نهید  
تا ز درد بی‌نوا بیرون جهید  
نامیدی مس و اکسیرش نظر  
(مولوی، ۱۳۷۴، ۳۳۸۳/۲-۳۳۹۹)

همان گونه که از عبارات کیمیای سعادت و مثنوی برمی‌آید، غزالی و مولوی معتقدند

حتی پس از سیاهی دل نیز در توبه باز می‌شود. در حکایت «مرد نصوح» نیز، بعد از شکستن‌های مکرر توبه، راه چاره دعای پیر و اجابت خداست.

نکته دیگر اینکه غزالی و مولانا هر دو برآن‌اند که توبه یکی از روش‌های سریع و تأثیرگذار تربیتی است که می‌تواند در کمترین زمان، آدمی را از رذیل و از ظلمت وارهاوند و به روشنایی و والایی برساند: «خدای تعالی دست کرم گشاده است کسی را که به روز گناه کرده باشد تا به شب توبه کند و بپذیرد کسی را که به شب گناه کرده باشد به روز توبه کند» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۱۸).

و مولوی می‌گوید:

مرکب توبه عجایب مرکب است      بر فلک تازد به یک لحظه ز پست

(مولوی، ۱۳۷۴، ۴۶۷/۶)

غزالی و مولوی هر دو معتقدند که از طرف مغرب دری از آسمان باز است و توبه‌کنندگان می‌توانند از گناه انجام داده خویش روی به آسمان کنند و طلب آمرزش خود را از خداوند منان بخواهند. رسول<sup>(ص)</sup> گفت: از جانب مغرب دری است، پهنای وی هفتادساله راه، برای توبه گشاده است، از آن روز باز که آسمان و زمین بیافریده‌اند، آن در بسته‌اند تا آنگاه که آفتاب از مغرب برآید (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۱۹).

توبه را از جانب مغرب دری      باز باشد تا قیامت بروری

تا ز مغرب برزند سر آفتاب      باز باشد آن در از وی رو متاب

هست جنت را ز رحمت هشت در      یک در توبه‌ست زان هشت ای پسر

آن‌همه گه باز باشد گه فراز      و آن در توبه نباشد جز که باز

هین غنیمت دار در بازست زود      رخت آنجا کش به کوری حسود

(مولوی، ۱۳۷۴، ۲۵۰۴/۴-۲۵۰۸)

د. دوری از گناه

یکی دیگر از راه‌های خودشناسی پرهیز کردن از گناه است؛ زیرا گناه باعث می‌شود زنگاری بر دل احاطه شود و انسان از ذات حقیقی خویش فاصله بگیرد.

تأثیر گناه بر خودشناسی که بهترین بیان خود را در تأثیر عجب بشری بر شناخت وی می‌یابد، تأثیری قطعی و همه‌جانبه است. «از همان آغاز که انسان عزم خودشناسی می‌کند تا وقتی که باورهای گوناگونی در او شکل می‌گیرند، گناه و به عبارتی دیگر، احساس‌ها و درخواست‌های منفعت‌طلبانه وی، به صورت‌های گوناگون و در متنوع‌ترین چهره‌ها این انگیزه و این مسیر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. از این‌رو انسان چه در مقام روی کردن موضوع شناخت و چه در مقام شناخت خود آن، از تأثیرات منفی گناهان خود نمی‌تواند برکنار بماند» (پورسینا، ۱۳۸۵: ۳۰۷).

غزالی و مولوی هر دو در گفته‌های خویش، معتقدند که دوری از گناه، یعنی اینکه هر روز گناه را پیش چشم داشته باشند، لذا از آن پرهیزند؛ در این صورت گناهکار هرگز به طرف گناه نرفته و گناهکار محسوب نمی‌شوند.

پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ. أَيْ، به درستی که بنده گناه کند و بدان در بهشت رود. گفتند: یا رسول الله آن چگونه باشد؟ پیامبر<sup>(ص)</sup> گفت: يَكُونُ نَصَبَ عَيْنِهِ تَائِبًا فَرَأَى حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ؛ ای، گناه پیش چشم او باشد و او تائب و گریزنده باشد تا به بهشت در رود» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۳).

معصیت کردی به از هر طاعتی	آسمان پیموده‌ای در ساعتی
بس خجسته معصیت کان کرد مرد	نه ز خاری بردم‌د اوراق ورد
نه گناه عمر و قصد رسول	می‌کشیدش تا به درگاه قبول
نه به سحر ساحران فرعونشان	می‌کشید و گشت دولت عونشان
گر نبود سحرشان و آن جحود	کی کشیدیشان به فرعون عنود
کی بدیدندی عصا و معجزات؟	معصیت طاعت شد ای قوم غصات

نامیدی را خدا گردن زده‌ست چون گنه مانند طاعت آمده‌ست  
(مولوی، ۱۳۷۴، ۳۸۴۵/۱-۳۸۵۱)

### ه توکل به خداوند

توکل به خداوند به‌عنوان یک مقام عرفانی، هم ثمره و دست‌آورد خودشناسی تلقی می‌شود و هم از راه‌های مؤثر در تربیت تدریجی است. هر انسانی که در زندگی خویش دل به امید و گشایش خداوند ببندد هرگز ناامید نشده و به مکر و دام شیطان گرفتار نخواهد شد. این مفهوم عرفانی و راهبرد تربیتی هم در *احیاء علوم‌الدین* و *کیمیای سعادت* غزالی و هم در *مثنوی مولانا*، مکرر آمده است. مسلم است که در این باره نیز مولانا، متأثر از اندیشه‌های امام محمد غزالی است: «و معنی این حالت اعتماد دل است بر وکیل و استوار داشتن وی و آرام گرفتن به وی، تا دل در روزی نبندد، و به‌سبب به خلل شدن اسباب ظاهر شکسته دل نشود، بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی به وی می‌رساند» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۵۴۱). مولوی نیز گوید:

جز توکل جز که تسلیم تمام در غم و راحت همه مکر است و دام  
(مولوی، ۱۳۷۴، ۴۷۲/۱)

گفت آری گر توکل رهبر است این سبب هم سنت پیغمبر است  
گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر بیند  
رمز الکاسب خلیل الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو  
(همان، ۹۱۷/۱)

گفت من به از توکل بر ربی می‌ندانم در دو عالم مکسبی  
کسب شکرش را نمی‌دانم ندید تا کشد رزق خدا رزق و مزید  
(همان، ۲۴۲۶/۵)

پرتال جامع علوم انسانی

## ۵. نتیجه‌گیری

نظر به آنچه گذشت، مشخص شد که تعلیم و تربیت اخلاقی، از اصول مهم و شناخته‌شده و ارزشمند در تمامی جوامع بشری است. در این میان، فرهنگ غنی ایران بعد از اسلام که منشعب و متأثر از دو سرچشمه بزرگ حکمت ایران باستان و آموزه‌های قرآنی و روایی است، پرچمدار کرسی تعلیم و تربیت و اشاعه آن در سرتاسر قلمرو اسلام بوده و هست و این زعامت، خود را مدیون و مرهون وجود اندیشمندان، معلمان، و عارفان بزرگ دینی و اجتماعی خویش است.

امام محمد غزالی طوسی، فقیه، فیلسوف، متکلم و عارف بزرگ ایرانی در تبیین و تشریح آموزه‌های تربیتی، تعلیمی و اخلاقی در آثار مشهور خود، به ویژه دو اثر مهم *احیاء علوم‌الدین* و *کیمیای سعادت*، صاحب‌نظر است و حتی در برخی از زمینه‌های تربیتی، مبدع اندیشه‌ها نوین و آراء تازه است؛ آرائی که هیچ‌گاه پیش از او به صورت جدی مطرح نشده بود. اینک به پاره‌ای از دستاوردهای این پژوهش اشاره می‌کنیم:

۱. امام محمد غزالی از زمره آن گروه از معلمان اخلاقی است که معتقد است اصول مهم تربیتی را باید از همان اوان کودکی به دانش‌آموزان آموخت.
۲. مطالعه آثار او بیانگر این مطلب مهم است که با ترغیب و تشویق و تنبیه و ایجاد انگیزه در آدمیان، به ویژه کودکان و نیز غور در ابعاد شخصیتی آنها و شناخت زوایا و خبایای درون هریک و کار بست گونه‌های مختلف آموزشی و تربیتی، می‌توان در پرورش عقلی و اخلاقی آنها بسیار مؤثر بود.

البته این تربیت درست اخلاقی که در نهایت منتج به خودشناسی و لاجرم خداشناسی متعلم می‌شود، باید عمدتاً به تدریج و گام‌به‌گام صورت پذیرد.

۳. مطالعه آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و تطبیق آرا و اندیشه‌های او با پاره‌ای از اندیشه‌های مهم تربیتی غزالی، نشان می‌دهد که مولانا اگرچه خود دارای اندیشه‌های

نوآورانه عده‌ای در زمینه تعلیم و تربیت است، بدون شک، در بسیاری از موارد تربیتی، متأثر از آموزه‌های غزالی است.

۴. صبر و تحمل بر تعلیم متعلم، تلقین مکرر این حقیقت به متعلم است که بیندیشد که کیست؟ از کجا آمده؟ به کجا خواهد رفت؟ و غرض از خلقت وی چیست؟ و نیز باورداشت این مهم که ذات پاک آدمی برگرفته از جوهر پاک حق تعالی است و به او باز خواهد گشت؛ و همچنین، اصل برائت از شیطان و وسوسه‌های ویرانگر او و اعتقاد به اصل مهم انابه و شرایط و مراحل آن و همچنین پرهیز از گناه و توکل بر حضرت باری تعالی در همه امور از موضوعات مهم و مورد توجه هر دو اندیشمند مسلمان است.

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آریان، حسین و همکاران (۱۳۹۵)، «نگاهی به تمثیلات مشترک در کیمیای سعادت امام محمد غزالی و مثنوی مولانا». فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، شماره ۳۰، ۱۱-۳۶.
۳. افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۱)، مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازجی، تهران: دنیای کتاب.
۴. باقری، خسرو (۱۳۹۱)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
۵. بهشتی، محمد و همکاران (۱۳۷۹)، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۶. پورسینا، زهرا (۱۳۸۵)، تأثیر گناه بر معرفت، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام.
۷. حجتی، محمدباقر (۱۳۶۸ الف)، اسلام و تعلیم و تربیت / بخش اول تربیت، چ ۱۴، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.



۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸ب)، اسلام و تعلیم و تربیت / بخش دوم تعلیم، چ ۱۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. رفیعی، بهروز (۱۳۸۱)، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، امام محمد غزالی، تهران: سمت.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)، سرّ نی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، فرار از مدرسه، چ ۹، تهران: امیرکبیر.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹)، جستجو در تصوف، چ ۴، تهران: امیرکبیر.
۱۳. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۳)، «غزالی و مولوی (احیاء العلوم الدین و مثنوی)»، مجله معارف، دوره اول، شماره ۳، ۹۱-۱۴۰.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، قصه ارباب معرفت، تهران: صراط.
۱۵. شکوهی، غلامحسین (۱۳۸۷)، تعلیم و تربیت و مراحل آن، چ ۲۲. مشهد: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی).
۱۶. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات ایران، چ ۶، تهران: فردوس.
۱۷. غزالی طوسی، ابو حامد امام محمد (۱۳۶۱)، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۹. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۶)، احادیث و قصص مثنوی، تهران: امیرکبیر.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳الف)، شرح مثنوی شریف، تهران: امیرکبیر.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳ب)، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران: امیرکبیر.
۲۲. قطب، محمد (۱۳۶۲)، روش تربیت در اسلام، ترجمه سید محمد مهدی جعفری،

چ ۳، تهران: شفق.

۲۳. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۴)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون،

تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۴. — (۱۳۸۴)، *کلیات شمس*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: ثالث.

